

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

4151 ALON, Yoav. Sheikh and pasha: Ottoman government in the Syrian Desert and the creation of modern tribal leadership. *Journal of the Economic and Social History of the Orient*, 59 iii (2016) pp. 442-472. Pasha 160030 5244 181855

26 Kasım 2017

1 AGUSTOS 1997

- Paşa
- Efendi

BARBIR, K.K. From Pasha to Efendi: the assimilation of Ottomans into Damascene society, 1516-1783. *Int. J. Turkish studies*. 11 (1979-80) pp. 68-83.

1127 CUNO, K.M. *The Pasha's peasants: land, society, and economy in Lower Egypt, 1740-1858*. Cambridge: Cambridge University Press, 1992 (Cambridge Middle East Library, 27). 277pp.

01 SUBAT 1994

04492 TOWNER, W. The Pasha and the magic carpets. *Hali* 2 (1979) pp. 183-191.

- Hali
- Paşa

0237 Mather, James
Pashas : traders and travellers in the Islamic world / James Mather. - New Haven ; London : Yale University Press, cop. 2009. - [XVIII], 302 p. : il., mapas ; 24 cm.
Bibliografía : p. [279]-292. - Índice : p. [293]-302
ISBN 978-0-300-12639-6
1. Turquía - Historia - Imperio Otomano, 1288-1918 2. Comercio - Países islámicos I. Título.
94(560)"1288/1918"
339(5/6:297)
ICMA 4-34008 R. 68108

MADDE YAYINLANDIYOR
SONRA GELEN DOKÜMAN

02 OCAK 2011

Sultan,
Paşa
Tutku

25022 HALASI KUN, T. Osmanisch paşa—ungarisch baša. *AION N.S.* 1 (1940), pp. 97-102

Paşa

29 OCAK 1993

MADDE YAYINLANDIYOR
SONRA GELEN DOKÜMAN

0576 MATHER, James. *Pashas: traders and travellers in the Islamic world*. New Haven: Yale University Press, 2009. 302pp. [History of British Levant Company in Ottoman Empire (Constantinople, Aleppo, Alexandria).]

Paşa
10-

P

21 Eylül 2014

Paşa

The use of *paşa* (*pāšā*) as an Ottoman title emerged immediately after the reign of Osman I ('Othmān I, d. c. 724/1324), contrary to previous honorific designations used for upper dignitaries, such as *emir* (*emīr*), *bey* (*beg*), *mürmiran* (*mürimürān*), and *vezir* (*vezīr*, vizier). This is probably one of the reasons why its etymology has been a matter of debate. According to Jean Deny, it probably derived from *padişah* (*pādīshāh*, emperor), with the possible influence of *baskak* (*bāsqāq*, agent, tax collector), as suggested by Gerhard Doerfer. Alternative theories claim that it is a modification of the word *başağa* (*bāş āghā*), which was used to designate the "principal elder brother" or "the prince's elder son" in pre-Ottoman times. Some Turkish lexicographers, including Ahmed Vefik (Ahmed Vefik) Paşa and Mehmed Salahi (Meḥmed Salāhī), assert that it most likely originated from *başa* (*bāşa*) or *beşe* (elder brother), which was a title generally attributed to provincial notables and janissaries. This theory rests on a double hypothesis: 1) the first Ottoman honoured with the title was probably Alaeddin ('Alā'

al-Dīn), the brother of Orhan (Orkhān, r. c. 724–63/1324–62), and 2) it was also conferred on his designated successors in the second half of the eighth/fourteenth century. In any case, two facts are indisputable. Some Anatolian emirs made use of this honorific distinction before the Ottomans, such as Aydınlı Umur (Umūr) Paşa (d. 748/1348). Moreover, outside of members of the Ottoman family circle, the first dignitaries awarded the title were the sultan's most prominent lieutenants, such as Çandarlı Kara Halil (Qara Khalīl, d. 789/1387), chief of the administration and commander of the army in the reign of Murad (Murād) I (r. 763–91/1362–89).

Later, as the state apparatus gradually expanded, "*paşa*" was conferred on a growing number of high-ranking officials. Subsequent to the *kubbe vezirleri* (*qubbe vezīrleri*, the viziers of the dome), who gathered around the grand vizier, *valis* (*vālīs*, provincial governors) increasingly received the title in the tenth/sixteenth century, followed by provincial military commanders. Consequently, a separation between *beys* and *paşas* emerged, which grew to the extent that the *beylerbeyis* (*beglerbegis*, governors-general) who

شخص، غیر از افراد خاندان سلطنت - که به طور رسمی عنوان پاشا گرفت - لالا شاهین پاشا، لاله سلطان مراد اول و بیگلربیگی روم ایلی بود (تريا، ۱۳۲۳، ۷۳۸/۴). همچنین اولین صدراعظمی که پس از برقراری منصب صدارت، عنوان پاشا یافت، چاندرلی قره خلیل است که خیرالدین پاشا لقب گرفت (همو، ۷۳۸/۴؛ سامی، قاموس الاعلام، ۲۰۷۲/۳). برخی از وزرا نیز پاشا نامیده می‌شدند. این وزرا که به سبب اجتماع در زیر گنبد در دربار عثمانی به وزیران قبه معروف‌اند (نخست وزیر که تا ۹ نفر افزایش یافت)، همگی عنوان پاشا داشتند (پاکالین، 307-308/II؛ تريا، ۷۴۹/۴).

با گسترش تشکیلات و قلمرو دولت عثمانی، شمار پاشاها نیز افزایش یافت؛ چنان‌که در زمان اعلان مشروطیت (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م)، ۴۰۰ پاشا در عثمانی وجود داشت (پاکالین، 757/II). برخی از پاشاها در محدوده مأموریت خود از اقتدار فراوانی برخوردار بودند، تا آنجا که حکومت مستقل نیز تشکیل دادند، از آن جمله محمدعلی پاشا در مصر را می‌توان نام برد (بروکلمان، 348-363).

در تقسیمات کشوری عثمانیان محل اقامت و مرکز حکومت پاشاها را «پاشالیک» (پاشالوق) می‌نامیدند که از نظر اهمیت بعد از ولایت و ناحیه قرار داشت (میلر، 17؛ کاظم قدری، ۱۶/۲؛ ووسینیچ، ۲۸). خدمه پاشاها را «پاشا دو کوتوسی» (کاظم قدری، همانجا) می‌خواندند، و محل کار و اقامت صدراعظم را «پاشا قایی سی» یا «پاشاسرایبی» می‌نامیدند (اوزون چارشیلی، 249) که بعداً باب عالی (م) نامیده شد. با فروپاشی امپراتوری عثمانی و اعلان جمهوریت در ۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م، به تدریج از شمار پاشاها کاسته شد. مصطفی کمال (آتاتورک) گویا آخرین فردی است که از جانب مجلس ترکیه عنوان پاشا یافت (اسعدی، ۳۶۳). دولت جمهوری ترکیه با تصویب قانون (۱۳۱۳ش/۱۹۳۴م) استفاده از القاب و عناوینی نظیر پاشا و بیگ را ممنوع کرد (شاو، 386/II).

واژه پاشا در برخی ترکیبات و اصطلاحات تاریخی نیز به کار رفته است، مانند «پاشا باشتارده سی» (کشتی جنگی قبل از اختراع کشتی بخار)، «پاشا دفتر لیبی» (افراد تحت فرمان وزیر، سنجاق بیگی و بیگلربیگی)، «پاشاقبوسو قودامانلری» (دولتمردان شاغل در باب عالی)، «پاشا اوپه سی» (واحدی از ینی چری‌ها)، و «پاشاسنجاچی» (مرکز حکومت والی) (پاکالین، 757-758/II).

در باب ریشه لغوی و معنی پاشا، لغت‌شناسان و مورخان آراء گوناگون ابراز داشته‌اند. برخی از مورخان آن را برگرفته از زبان فارسی، و مرکب از دو کلمه «پا» و «شاه»، یعنی «پای شاه»، دانسته، و آورده‌اند که در ایران باستان جنگاوران پای شاه نامیده می‌شدند و این ترکیب به مرور زمان به پاشا مبدل شده است (گینز، 72؛ هامر پورگشتال، 157/1؛ نیز نک: سامی، قاموس ترکی)؛ ولی این نظر پایه درستی ندارد. برخی نیز آن را محرف کلمه پادشاه فارسی می‌شمارند؛ یعنی چون فرمانروایان عثمانی سلطان نامیده می‌شدند، صفویان به

Islam into South-East Asia, *Islam in South - East Asia*, Leiden, 1983; Jones, R., «Ten Conversion Myths from Indonesia», *Conversion to Islam*, ed. N. Levtzion, New York, 1979; Milner, A. C., «Islam and the Muslim State», *Islam in South - East Asia*, ed. M. B. Hooker, Leiden, 1983; Reinaud, J. - T., introd. *Géographie d'Aboulféda*, Frankfurt, 1985; *The Travels of Marco Polo*, tr. W. Marsden, London, 1946. بریزاین

پاشا، عنوان یا لقب دولتمردان عالی‌رتبه لشکری و کشوری در امپراتوری عثمانی که از جانب سلطان به آنان اعطا می‌شد. این عنوان در سراسر قلمرو امپراتوری از آناتولی و روم ایلی تا سرزمینهای عربی خاورمیانه و شبه جزیره و شمال افریقا و متصرفات اروپایی این دولت متداول بود.

زمان شروع استعمال این واژه به طور دقیق روشن نیست، ولی به اقرب احتمال قبل از عثمانیان در میان مغولان معمول بوده است (نک: قزوینی، ۸۱/۴)، حتی در مآخذ روزگار سلجوقیان آسیای صغیر نامهایی نظیر علی پاشا دیده می‌شود (نک: آق‌سرایبی، ۳۰۵). نیز کاربردهایی نظیر «ای پشا» در اشعار ترکی دیوان بهاء‌الدین سلطان ولد فرزند مولانا جلال‌الدین که خطاب به خداوند است (نک: ص ۵۵۷)، از سابقه کهن‌تر این واژه حکایت دارد. اما آنچه مسلم است، عثمانیها از نخستین سالهای شکل‌گیری دولت خود، استفاده از این لقب را مرسوم ساختند و آن را به جای «نویان» (شاهزاده و امیر) متداول در میان ایلخانان و «وزیر» رایج در عصر سلجوقیان به کار می‌بردند (طوغان، 341).

در آغاز، استفاده از این لقب در انحصار اعضا و وابستگان خاندان سلطنت بود (پاکالین، 755/II)؛ اما پس از مدتی عمومیت یافت و شاهزادگان از آن پس لقب «جلبی سلطان» می‌گرفتند (تريا، ۷۳۸/۴). از مأموران عالی‌رتبه کشوری، وزرا، بیگلربیگیها، میرمیران و امیرالامرا، و از لشکریان، دارندگان توغ (تاجی از موی دم اسب که بر حسب مقام و موقعیت امرا، به آنها داده می‌شد، نک: سامی، قاموس ترکی، ذیل توغ)، یعنی مشیر (مارشال)، فریق (سپهبد) و میرلوا (سرلشکر) به این لقب ملقب بودند (پاکالین، همانجا؛ سامی، همان، ذیل پاشا؛ کاظم قدری، ۱۶-۱۵/۲).

علاء‌الدین پسر عثمان غازی، بنیان‌گذار سلطنت عثمانی، و نیز سلیمان پسر ارشد اورخان (م) بن عثمان، نخستین وابستگان خاندان سلطنتی بودند که به پاشا ملقب شدند (تريا، همانجا؛ گینز، 71-72). علما، فضلا و عارفان نیز گاه عنوان پاشا می‌یافتند. کسانی چون دانشمند معروف، عارف بالله ملقب به مخلص پاشا، پسر او عاشق پاشا، پدر عاشق پاشا زاده مؤلف تاریخ عاشق پاشا در تاریخ عثمانی، از آن جمله‌اند (هامر پورگشتال، 153-156/I). شاعران و ادبا، بانوان منسوب به خاندان سلطنت مانند پاشا خاتون، عمه شاه اسماعیل صفوی، و نیز مادر خدیو مصر در سده ۱۳ق/۱۹م، یعنی والده پاشا نیز گاه با این عنوان نامیده می‌شدند (گیب، 41/7؛ BI²؛ پارسا دوست، ۲۲۲).

معمولاً عنوان پاشا که به شکل پسوند به کار می‌رفت، موروثی نبود و دارندگان آن تیول نداشتند (دائرةالمعارف، ... ۵۱۴/۸). نخستین

MADDE ZAYIMLANDIRAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

21 KASIM 2009

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد پنجم، تهران، ۱۳۸۳.

أهم أبحاث بول باسكون.

Ce que disent 296 jeunes ruraux : études réalisées pour compte de l'UNICEF, B. E.S.M, 1968 ; La question agraire au Maroc, 1, en collaboration avec N. Bouderbala, M. Chraïbi, Rabat, 1974 ; La Question agraire au Maroc, 2, en collaboration avec N. Bouderbala, A. Hammoudi, Rabat, 1977 ; Le Haouz de Marrakech, histoire sociale et structures agraires, Rabat, 1977, (Thèse de doctorat d'état en sciences sociales) ; Les Beni Bou Frah, essai d'écologie sociale d'une vallée rifaine, Maroc, en collaboration avec H. Van Der Wusten, Rabat, 1983 ; La Maison d'Illigh et l'histoire sociale du Tazerwalt, en collaboration avec A. Arrif, D. Schroeter, M. Tozy, H. Van Der Wusten, Rabat, 1984.

محمد طوزي

باسلام ← بسلام عسو

باسلام، أسرة سلوية لعل أصلها من الأطلس المتوسط. كان يشغل أفرادها في الجهاد البحري، ولم يعد لهم ذكر في الوثائق بعد مُضي الربع الأول من القرن الرابع عشر (19 م). منهم :

باسلام، **عبد السلام** (الحاج -)، كان من بحرية الطبجية، وأخذ الصلة معهم في 16 قعدة عام 1292 / 14 دجنبر 1875، وكان نصيبه فيها 24 أوقية.

باسلام، **محمد** (سي -) بن الطاهر. كان، على ما يبدو، مقرئاً إضافة إلى اشتغاله بشؤون البحر. وبهذه الصفة الأخيرة أخذ الصلة المنفذة للبحارة في 16 قعدة عام 1292 / 14 دجنبر 1875، وكان نصيبه فيها 26 أوقية.

م. بوشعراء، التعريف ببني بنسعيد السلاويين، ج 2، الوثيقتان 84 و 85 : تقييد سيدي بوسلهام البرهمي، مخطوط.

محمد حجي

باسليق Fléau d'armes، آلة عسكرية تدخل في عداد الأسلحة البيضاء الشائعة الاستعمال في المعارك الفردية في الحروب البرية والبحرية قبل اندثارها عقب شيوع استخدام الأسلحة النارية خصوصاً بعد القرن السابع عشر. والباسليق لغويا عرق في الذراع، وعسكرياً سلسلة تنتهي عند رأسها برمانة حديدية، كان المجاهدون في الأسطول السلاوي يستخدمونها في القتال على ظهر السفن إما مشدودة أو طائرة.

أنور عبد الحليم، الملاحة وعلوم البحار عند العرب، سلسلة عالم المعرفة، 13، يناير 1979، ص 113. S. I. H. M.

حسن أميلي

باسيدي، أسرة تطوانية أصلها من قبيلة بني سعيد الغمارية. قد سبقت الإشارة في مادة «باجدي» إلى أن الجد من جهة الأم يعرف في الشمال ب «باسيدي».

Delegacion, Familias ; Isidoro, Familias ; Vademecum.

محمد ابن عزوز حكيم

باشا، لقب تركي من أصل فارسي، أطلقه العثمانيون على عدد من كبار شخصيات الدولة كالوزراء والولاة وقواد الجيش، وكذا بعض الوجهاء. وسيراً على النظام البيزنطي القديم، فإن باشوات الولايات التابعة للإمبراطورية العثمانية، حُوكت لهم صلاحيات واسعة في الميادين

ومن إبراز متعدد جوانبه وهو بصدد ذلك كثيراً ما حطم الحدود الأكاديمية بين الاختصاصات العلمية.

أعاد بول باسكون الاعتبار للرواية الشفوية كمصدر لكتابة التاريخ، ولقد كان وقوفه على روايات مقتل هاشم التازروالتي يُعدُّ تحولاً حاسماً في عمله التحليلي لأكثر من اعتبار. فعلى مستوى بنية الكتابة، استطاع أن يتحرر من جفاف الأسلوب المجرد الذي اتبعه من قبل، وصار قلمه متيقظاً تشويه شاعرية تفيض عاطفة تجاه بلده بالتبني (المغرب) دون أن يسقط في الأبوية أو يذعن للتنازل والمجاملة.

أما على مستوى المنهج المتبع، فإن باسكون ما انفك يطرح السؤال المتعلق بإمكانية الخطاب التاريخي في بلد تغلب فيه الرواية الشفوية وتتميز فيه الوثيقة بالندرة من جهة، وبالإخفاء المعلن عنه من جهة أخرى. فقد عالج تحقيق مقتل هاشم التازروالتي من خلال تقاطع روايات شفوية، همشت وظيفية الإخبار وتشبثت بتقنية إضفاء طابع الموضوعية على الخطاب المقدم، حيث يصبح الحدث بالنسبة إليها لا يستمد أهميته إلا من حيث الإخبار التام عن استراتيجيات الإبداء والإخفاء. فالروايات الحدث المختلفة تكون بنفسها موضوع تاريخ وتلقي ضوءاً كاشفاً على الوثيقة، ومن خلالها يعود الاعتبار للتاريخ المحلي ليشكل مجالات التلاقي لتاريخ كلي طالما غلب عليه التعميم وقلة الدقة.

* *

المكان واحة صغيرة في أقصى جنوب شرق موريطانيا على الحدود المالية ساني Sani حيث يتم وضع اللمسات الأخيرة على مشروع متواضع الإمكانيات لنقل تقنيات الري والزراعة إلى رعاة من الأهالي دفعهم الجفاف إلى الاستيطان بمنطقة "العصابة". رئيس الورش ومنفذ العمليات فلاح سوسي بسيط ينحدر من سلالة زنجية عبرت الصحراء تجاه الأطلس الصغير في أواسط القرن التاسع عشر. كان الفلاح أسمر السحنة بريري اللسان لا يميزه عن حراطين ساني إلا بريق عينيه المتأججتين ذكاءً، وشيء من الحزن يطفو على وجهه كلما سأله بعضهم عن رفقائه في المشروع.

أسبوع وهو يببت خارج كوخه المتواضع في ساني متأبطاً راديو "ترانزستور" أهده إياه بول باسكون. موريطانيا تعيش في ربيع 1985 أحداثاً سياسية خطيرة... وإلى حدود 24 أبريل لم يكن سي محمد يعلم أن صديقيه قد فارقا الحياة قبل يومين على بعد ألف كلم، على الطريق الرابطة بين نواكشوط وبوتلميت على إثر حادثة سير. الضحيتان عالمان للاجتماع أكبرهما هو بول باسكون جاءت الموت لتجعل حداً لفكر متأجج وصل في منتصف الثمانينيات إلى قمة عطائه العلمي الذي لم ينضب سيله منذ 1953، تاريخ أول مقالة نشرها بول باسكون بمجلة Hespéris.

پاشا

۴۳۱

پاشا (یا باشا در متون عربی)، بالاترین عنوان یا لقب افتخاری در تشکیلات حکومت عثمانی. این عنوان را سلطان به برخی از صاحب‌منصبان عالی رتبه کشوری و لشکری اعطا می‌کرد. درباره ریشه واژه پاشا و نیز اصل فارسی یا ترکی آن اختلاف نظر هست، چنانکه تعیین دقیق قدیمترین کاربرد آن نیز دشوار است.

عمده‌ترین نظریه‌ها درباره ریشه واژه پاشا اینهاست:

۱) هامر - پورگشتال (ج ۱، ص ۱۴۹-۱۵۰) پاشا را صورت کوتاه‌شده لقب «پای‌شاه» دانسته است. او به نقل از گزنفون (مورخ و سردار یونانی قرن چهارم پیش از میلاد) آورده است که در ایران باستان به فرمانبرداران شاه القاب نظیر «چشم‌شاه» (مقامهای کشوری)، «گوش‌شاه» (مأموران اطلاعات و امنیت)، «دست‌شاه» (مأموران اخذ مالیات)، «زبان‌شاه» (قاضیان و مجریان احکام) و یا «پای‌شاه» (مقامهای لشکری) اعطا می‌شده است. گویا از بین این القاب منسوخ، ترکان عثمانی فقط «پای‌شاه» را برگرفته و آن را به صورت کوتاه‌شده پاشا برای وزرا، سرداران و حکام خود به کار برده‌اند. این نظریه را عده‌ای از محققان مردود شمرده‌اند (سامی؛ د. اسلام، چاپ دوم، ذیل ماده) و اساساً فاصله تقریباً دو هزارساله بین ایران عهد باستان و دوران حکومت عثمانی، پذیرفتن این نظریه را دشوار می‌کند.

۲) بعضی از لغت‌شناسان، پاشا را صورت تحریف شده واژه ترکی پشه (مترادف آغا)، به معنای برادر بزرگ دانسته (لهجه عثمانی؛ قدری، ذیل ماده؛ نیز ← ظاهرینگ، ج ۱، ص ۱۰۹، ذیل «عاشق علی پاشا») و حتی پشه را نیز کوتاه شده عنوان «باش آغا» (باش [= رئیس] + آغا [= برادر بزرگ])؛ همچنین رتبه‌ای در تشکیلات معروف بنی چری*، با همان مفهوم برادر بزرگ تلقی کرده‌اند (پاکالین، ذیل ماده، به نقل از عثمان نوری بیگ). اما معدود مصداقهای این نظریه، یکی علاءالدین پاشا پسر بزرگ عثمان غازی (حک: ۶۹۹-۷۲۶، بنیانگذار حکومت عثمانی) و دیگری سلیمان پاشا پسر بزرگ اورخان غازی (حک: ۷۲۶-۷۶۱، پسر کوچکتر عثمان و دومین حکمران عثمانی) است، که اولی برادر بزرگ اورخان، و دومی برادر بزرگ مراد اول (حک: ۷۶۱-۷۹۱، پسر کوچکتر اورخان و سومین حکمران عثمانی) بوده است (منجم‌باشی، ج ۱، ص ۶۹؛ ثریا، ج ۱، ص ۴۲، ۵۷). لیکن در صحت این نظریه نیز تردید کرده‌اند، زیرا واژه آغا به تنهایی به معنای برادر بزرگ است و در نتیجه، کاربرد ترکیب «باش آغا» در مفهوم برادر بزرگ خالی از اشکال نیست

چون چو^۱ (نام کنونی: فوکین^۲) به گفته ابن بطوطه: قَنْجَنُوه در جنوب چین دیده بوده است (ج ۲، ص ۶۵۹). شیوه زندگی دربار پاسی، از دربار مسلمانان هند الگوبرداری شده بود. در این دوره، حاکم آنجا مسلمان غیرتمندی بود که به آموختن شوق بسیار داشت. او با بومیان پسرکرانه فاتحانه جهاد کرد. سکه‌های سربی که در کشور ضرب شده بود و طلای خالص چینی، ابزار مبادله بودند. غذای اصلی برنج بود.

مدت کوتاهی پس از آنکه ابن بطوطه آنجا را ترک کرد، پادشاه مجبور شد امپراتوری جاوه‌ای هندومذهب مجاپاهت^۳ / مجاپاهت را به رسمیت بشناسد (پیش از ۷۶۶-۷۶۷/۱۳۶۵). مقبره ملکه یا شاهدختی در نزدیکی لهو سوکن^۴ پیدا شده است که کتیبه‌ای عربی به تاریخ ۷۹۱ در بالای سنگ آن قرار دارد و در پایین آن کتیبه‌ای ساییده شده به خط قدیمی جاوه‌ای وجود دارد. فرستاده چین، چنگ هو^۵، در ۱۴۱۶/۸۱۹ اظهار داشت که این سرزمین درگیر جنگهای مداوم با ناگو (پیدی)^۶ بوده است. او از محصول برنج و فلفل این ناحیه و نیز پرورش کرم ابریشم در آنجا یاد کرده است. فلفل، پرتغالیها را به آنجا جذب کرد. از ۹۲۷-۱۵۲۱/۹۲۸، آنان در پاسی مقری داشتند که دارای استحکامات بود. اما در ۹۳۰-۱۵۲۴/۹۳۱، سلطان پادشاهی آچه (آچه کبیر) آنان را بیرون راند. از آن پس، پاسی تحت الحمایه آچه شد. مقابر فرماندهان پادشاهی سابق در حدود ۱۰۴۸-۱۶۳۹، زیارتگاه اسکندر ثانی، مشهورترین سلطان آچه، بود. اما امروزه حتی خاطره آن پادشاهی کهن نیز از میان رفته است. دهانه رودخانه پاسی را گل و لای فرا گرفته و محل پایتخت را دیگر نمی‌توان شناسایی کرد.

در طول سالها، پاسی از طریق علما و مبلغان مسلمان، در مجمع الجزایر مالی نفوذ بسیار یافت. روایات جاوه‌ای و مالایایی یاد آنان را نگاه داشته است.

منابع: [ابن بطوطه، رحلة ابن بطوطه، چاپ محمد عبدالمنعم عریان، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷]؛

W. P. Groeneveldt, "Notes on the Malay Archipelago and Malacca", in *Miscellaneous papers relating to Indo-China and the Indian archipelago*, ser. 2, vol. I, London 1887, 171, 208 ff.; J. P. Moquette, "De eerste vorsten van Samoedra-Pasè (Noord-Sumatra)", in *Rapporten Oudheidk. Dienst Nederlandsch-Indië* (1913), 1 ff.; "Oudheidk. Verstag, in *ibid* (1915), 127 ff.; C. Snouck Hurgronje, *Verspreide geschriften*, 1v/1, 402 ff., Iv/2, 101 ff.

/ ر. ا. کزن (د. اسلام) /

1. Ch'ünchou

2. Fukien

3. Madjapahit

4. Lhō' Sukon

5. Cheng Ho

6. Nago (Pidië)

but otherwise the town offered "little of interest" (F. Kanitz, *Serbien*, Leipzig 1868, 13).

At the beginning of the 20th century Požarevac was one of the most important towns in Serbia. In the First World War, it was occupied by the Germans in 1915 and by the Bulgarians (from October 1916), but in the autumn of 1918 it was again occupied by the Serbs. Since then it has belonged to Yugoslavia now (1993) coming within the Serbia-Montenegro rump of the Yugoslavian Republic.

Bibliography (in addition to the references in the text): V. Bianchi (the Venetian plenipotentiary at the peace negotiations), *Istorica relazione della pace di Posarowitz*, Padua 1719; 'Abd al-Rahmān Sheref, *Tārīkh-i Dewlet-i 'othmāniyye*, ii, 1312/1894, 140-7; G. Noradounghian, *Recueil d'actes internationaux de l'empire ottoman*, i, Paris 1897, 61-2 (nos. 308-9), 108-16 (Latin text of the treaty of peace with Austria) and 216-20 (French résumé of it); Drag. M. Pavlović, *Požarevački mir (1718. g.)*, in *Letopis matice srpske*, Novi Sad 1901, part 207, pp. 26-47, and part 208, pp. 45-80 (good historical study on the peace of Požarevac); V. Popović, in *Narodna enciklopedija*, iii, Zagreb 1928, 428; *Almanah kraljevine Jugoslavije*, Zagreb 1930, i, 561; M.A. Purković, *Požarevac*, Požarevac 1934 (first attempt at a monograph on the town and its history); Lavender Cassels, *The struggle for the Ottoman empire, 1717-1740*, London 1966, 14, 47; S.J. Shaw, *History of the Ottoman empire and modern Turkey*, i, Cambridge 1976; A.N. Kurat, *The retreat of the Turks, 1683-1730*, in *The New Cambridge Modern History*, vi, 640-2; *IA art. Pasarofca* (Cemal Tukin).

(F. BAJRAKTAREVIĆ*)

PASÈ, the name of a district on the north coast of Atjeh (q.v.) in Sumatra, which according to the prevalent local view stretches from the Djambō-Ajé river in the east to the other side of the Pasè river in the west. The whole area is divided up into a number of little states each with an *ulèibalang* or chief.

Pasè at one time was a kingdom known throughout eastern Asia. The north coast of Atjeh was in the middle ages on the trade route by sea from Hindustān to China. Islam followed this route and firmly established itself from India on this coast, the first point in the East Indian archipelago which it reached. In the 7th/13th century we know there were already Muslim rulers here. One of these was Malik al-Šālih (d. 1297), according to native tradition founder of the state and the man to make the country Muslim; his tomb made of stone imported from Cambay in India has been discovered along with several other gravestones on the left bank of the Pasè river, not far from the sea. The capital of the kingdom is said to have been here. A second capital, rather more to the west, was Samudra; it was the royal residence when Ibn Baṭṭūṭa in the middle of the 8th/14th century twice visited the land, on his way to China and on the return journey. The present name of the island of Sumatra, by which it is known in the west, comes from Samudra (in Ibn Baṭṭūṭa: Sumatra). Pasè was then a flourishing country on the coast; the ruler was king of the port, who himself sent out trading-ships; a ship belonging to him was seen by Ibn Baṭṭūṭa in the harbour of Ch'ünchou (Fukien) in South China. Life at the court was modelled on that of the Muslim courts of India. The ruler at this time was an ardent Muslim, who took a great interest in learning. He waged a victorious *qihād* on the natives in the hinterland. Lead coins struck in the country and Chinese crude gold were the means of exchange. The chief food was rice.

Shortly after Ibn Baṭṭūṭa left the country, the king

had to recognise the suzerainty of the Javanese Hindu empire of Madjapahit (before 1365). A tomb of a queen or princess found near Lhō' Sukon has an Arabic inscription, dated 791/1389 at the top of the stone, and at the bottom an inscription in much weathered old Javanese script. The Chinese envoy Cheng Ho remarked in 1416 that the land was involved in continual war with Nago (Pidië). He mentions rice, silkworms and pepper as its products. The last-named attracted the Portuguese there. From 1521 they had a fortified settlement in Pasè, but in 1524 they were driven out by the sultan of the rising kingdom of Atjeh (i.e. Great Atjeh). Henceforth, Pasè was a dependency of Atjeh. The tombs of the rulers of the former kingdom were still an object of pilgrimage to the most famous sultan of Atjeh, Iskandar Thānī, as late as 1048/1638-9; but at the present day, even the memory of the old kingdom is extinct. The mouth of the Pasè river is silted up and the place where the capital stood is no longer recognisable.

Pasè exercised through the years a considerable influence in the Malay Archipelago through its Muslim scholars and missionaries. Javanese and Malay tradition have preserved their memory.

Bibliography: C. Snouck Hurgronje, *Verspreide geschriften*, iv/1, 402 ff., iv/2, 101 ff.; Ibn Baṭṭūṭa, iv, 228 ff.; W.P. Groeneveldt, *Notes on the Malay Archipelago and Malacca*, in *Miscellaneous Papers relating to Indo-China and the Indian Archipelago*, ser. 2, vol. i, London 1887, 171, 208 ff.; J.P. Moquette, *De eerste vorsten van Samoedra-Pasè (Noord-Sumatra)*, in *Rapporten Oudheidk. Dienst Nederlandsch-Indië* (1913), 1 ff.; *Oudheidk. Verslag*, in *ibid.* (1915), 127 ff.

(R.A. KERN)

PASHA (ر., from the Pers. *pādīshāh*, probably influenced by Turkish *baskak*), the highest official title of honour (*'unwān* or *lakab*) in use in Turkey until the advent of the Republic and surviving for sometime after that in certain Muslim countries originally part of the Turkish empire (Egypt, Irāk, Syria). It was always accompanied by the proper name, like the titles of nobility in Europe, but with this difference from the latter, that it was placed after the name (like the less important titles of *bey* and *efendi*). In addition, being neither hereditary nor giving any rank to wives, nor attached to territorial possessions, it was military rather than feudal in character. It was however not reserved solely for soldiers but was also given to certain high civil (not religious) officials.

The title of *pasha* first appears in the 7th/13th century. It is difficult to define its original use exactly. The word had in any case early assumed and lost the vague meaning of "seigneur" (*dominus*) (cf. *Dīwān-i türki-i Sultān Weled*, 14; text of the year 712/1313, where Allāh himself is invoked in the phrase *Ey Pasha!*). At this same period, the title of *pasha* like that of *sultān* was sometimes given to women (cf. *Ismā'īl Hakkī, Kitābeler*, Istanbul 1927, index, s.v. *Ḳadem pasha*, *Selçuk pasha*), a practice which recurs only once again, and then exceptionally, in the 19th century in the case of the mother of the *Khedive* [see *WĀLIDE SULTĀN*].

Under the *Saldjüks* of Anatolia, the title of *pasha* (in as much as it was an abbreviation of *pādīshāh* and always by analogy with that of *sultān*) was given occasionally to certain men of religion, who must also have at the same time been soldiers and whose history is not yet well known. To judge from the genealogy which 'Ashīk-pasha-zāde claims for himself, the title of *pasha* was already in use in the first half of the 7th/13th century. Mukhlīš al-Dīn Mūsā Baba, alias *Shaykh Mukhlīš* or *Mukhlīš Pasha* had, according to 'Alī

16003
PASHA

20 OCAK 1996

Dergi / Kitap
Kütüphanede Muvcuttur